

## انتقام بگیران زبان پرسی

من از بیگانگان هرگز ننالم  
که بامن هرچه کرد آن آشنا کرد

مطالبی که اخیراً در یکی از روزنامه‌های تهران درباره "شعر امروز افغانستان" چاپ شده است، نگارنده را که افتخار تدریس در دانشگاه کابل و همکاری با مجله‌های ادبی و تاریخی افغانستان و ایران را داشته است، برآن می‌دارد که نکاتی را برای روشن شدن ذهن خوانندگان عزیز مجله وحید که احتمالاً "در اثر خواندن چنین مطالب غرض‌آلودی در آن نشریه دچار اشتباه شده‌اند بنگارد. برای این منظور بدنیست اگر نظری کوتاه و گذرا بر مسائل ادبی و فرهنگی بیندازد. باشد که بدینوسیله خدمتی - هرچند اندک - به فرهنگ و ادب فارسی دری انجام دهد.

جنبش‌های ادبی که در ایران به چشم می‌خورد از جهاتی شبیه جنبش‌هایی است که در ادبیات دری افغانستان دیده می‌شود، با این تفاوت که در ایران گروهی نوگرای تندرو و افراطی وجود دارد اما خوشبختانه چنین گروهی در ادبیات کشور ما حائز ندارد.

اعضای این گروه افراطی می‌خواهند بر همه افتخارات گذشته ادبی - که بعضی از آنها به حق جزء بهترین شاهکارهای جهانی به حساب می‌آیند - خط بطلان بکشند و حاصل ذوق و اندیشه بزرگان ادب دری را نابوده انگارند. بدین منظور بر آثار ارزنده ادب فارسی دری خرده می‌گیرند و بر مبنای ارزشهای پوچ - که بامیچ یک از معیارهای نقد ادبی جهان برابری نمی‌کند - آثار جاویدان شاعران گرانقدر فارسی‌گوی را بررسی میکنند و با پروژی و وقاحت آنها را نفی می‌نمایند.

در جمله پیشروان و پرچمداران جنبش‌های ادبی افراطی و تندرو به کسانی برمی‌خوریم که گاهگاه هویت خویش را از زیر ماسکی که بر چهره گذارده‌اند، معرفی می‌کنند و دیدگاه مفروضانه خود را نسبت به فرهنگ و ادب فارسی دری توجیه می‌کنند.

یکی از سردمداران جنبش تندرو و افراطی درباره چگونگی آموختن زبان فارسی به منظور

گرفتن انتقام از آن، چنین می‌نویسد: "حیلی ساده نگویم که من فکر کردم زبان فارسی را که در شرایط بسیار سخت به من تحمیل شده بود، اگر یاد نگیرم و خوب هم یاد نگیرم، کاری از پیش نخواهم برد، من باید از این زبان انتقام می‌گرفتم. پنج شش سال مداوم کار کردم. تسلط بر این زبان بهترین انتقامی بود که از آن می‌گرفتم"

(سفر مصر، انتشارات مروارید، سال ۱۳۵۱ صفحه ۱۱۱)

با پیروی از این نیت سوء خود، سردسته، افراتیون قلم به دست گرفته نخست دریاب و بران کردن و متلاشی کردن زبان فارسی، تئوریهای نابخردانه‌اش را چنین بیرون ریخته است: "من می‌گویم زبان را به سوی حنون برانید، تمام چهارچوب‌ها، قانونها، قراردادهای و تمام استخوانهایش را بشکنید". (حنون نوشتن، چاپ ارغنون، تهران ۱۳۵۱ صفحه ۱۸)

آری چنانکه ملاحظه فرمودید این آقای از خود راضی طرح واقعا "ماهرانه‌ای برای متلاشی کردن فارسی دری عزیزمان ریخته‌است، زیرا او به خوبی می‌داند که اگر یکبار بنیادهای زبان اصیل فارسی خرد شد دیگر این زبان عزیز قادر نخواهد بود که به عنوان زبان فراگیرنده، نقش ارزنده‌ای داشته‌باشد.

درجائی دیگر از نوشته همین آقا می‌خوانیم که شاعرگرانمایه و بزرگمرد ادب کهن فارسی حضرت شیخ سعدی شیرازی علیه‌الرحمه را به یاد انتقاد گرفته چنین می‌نویسد "شعر سعدی به راحتی به سوی نثر گرایش پیدا می‌کند و یک جهان بینی منسجم که شعر را سرپا نگهدارد و جهانی‌اش کند، از آن غایب است". (حنون نوشتن ص ۷۸)

و در جای دیگر با کمال بی‌روئی گفته‌است "... نه‌توانا بود هر که دانا بود شعر است و نه بنی آدم اعضای یک پیکراند" (طلا در مس مقدمه، ص ۱۱)

بدینگونه نویسنده نام نهاد نسبت به فردوسی، آن حماسه‌سرای نامی خراسان و "زبده کهنه" سخن پارسی "و حضرت شیخ اجل سعدی اسائه ادب روا داشته، شعر سعدی را از نظم و نسق شعری عاری معرفی می‌کند حال آنکه چه شعری می‌تواند جهانی تر از این شعر معروف باشد که:

که در آفرینش زیک گوهر نهد  
دگر عضوهارا نماند قرار  
نشاید که نامت نهند آدمی

بنی آدم اعضای یک پیکرند  
چو عضوی بدرآورد روزگار  
تو کز محنت دیگران بی غمی

نویسنده مذکور می‌خواهد شیخ اجل سعدی را نفی کند تا زمینه انتقام گیری از این فرهنگ استوار و جاویدان را فراهم آورده بدینوسیله عقده‌های درونی خوش را بگشاید و خویشتن را که در برابر عظمت و شکوه فرهنگ فارسی بسیار کوچک و حقیر می‌بیند بزرگ

جلوه دهد. شیخ سعدی نزد جامعه افغانی و بویژه در نظر شاعران و نویسندگان کشور ما مقامی خاص دارد و به اعتقاد ما:

صغیر عرش می آید ز گلبانگ نی کلکش  
 نسیم خلد می خیزد ز گل‌های گلستانش  
 (اشعار استاد خلیلی چاپ کابل، ص ۳۳۸)

درجائی دیگر همان نویسنده نوگرای نام نهاد با سخن ناپاک خود نسبت به مولانسا حلال‌الدین بلخی - آن شاعر پاکیزه سرشت پاکیزه گفتار و آن دلباخته وحدت وجود که همش را صرف نشان دادن مقام والای آدمی کرده است - اهانت کرده و با برداشت اشتباه آمیز فرویدی، زبان پاک مردی را که در سرتاسر قلمرو زبان دری به نام "خداوندگار بلخ" می خوانندش، "ناپاک" توصیف کرده است. (مجله فردوسی، شماره ۱۰۸۸ - آبانماه ۱۳۵۱ صفحه ۱۶)

این سخن نویسنده برآستی که مسخره و دور از ادب نویسندگی است به هر حال این آقا بعداً خود اعتراف کرده است که نه تنها نسبت به مفاخر فرهنگی و ادبی زبان فارسی بغض و حسد می ورزد بلکه به آثار تاریخی کهن کشور خودش نیز چندان علاقه‌ای ندارد، چنانکه شهر زیبا و تاریخی شیراز را که زادگاه بزرگان زبان و ادب فارسی دری چون خواجه حافظ و شیخ سعدی و امثال آنهاست، چنین معرفی می کند: "شیراز شهری بسیار خسته کننده است و اصلاً تاریخی نیست" و تحت جمشید را که از جمله آثار تاریخی ارزنده مشرق زمین است "دوست" ندارد. (مجله فردوسی، شماره ۱۳ نوروز، سال ۱۳۵۱ صفحه ۲۸)

بیداست کسی که چنین افکاری داشته باشد - و اصولاً هرکسی که از این قماش باشد - نمیتواند نسبت به فرهنگ و ادب ملی خود وفادار بماند و ناگزیر همانطوری که از آغاز به نوای ساز و ضرب تنبک دشمنان ادب و فرهنگ فارسی دری رقصیده است تا آخر هم از "رقص شتری" خویش باز نخواهد ایستاد.

از اینکه گذریم به بازتاب ضوابط قالبی و اندیشه‌های پوچ و بی‌مایه ادبی نویسندگان آنچنانی می‌رسیم که بر روی جوانان چشم و گوش بسته‌ای که نسبت به ادب و فرهنگ اصیل خویش آگاهی کافی و وافی پیدا کرده‌اند تأثیری عمیق بجا می‌گذارد این جوانان بی‌اینکه از سوابق و پیشینه فرهنگ درخشان فارسی دری کمترین اطلاعی داشته باشند زیر تأثیر ارزشهای دروغین عده‌ای شاعرنا دست به قلم برده بر همه پاسداران ادب و فرهنگ خرده می‌گیرند و با لحن تند و زننده و تهوع‌آوری که هرگز در شان یک آدمیزاد مؤدب نیست نویسندگان و شاعران گرانفردی را که بیشتر ایام شیرین عمرشان را صرف گسترش و استواری

فرهنگ و ادب باشکوه فارسی دری کرده اند مورد شامت و سرزنش و حتی اهانت قرار می دهند. چنانکه چندی قبل مطالبی به قلم یکی از جوانان نوحاسته، کشورم درباره بزرگمردان ادب درخشان و جاویدان فارسی دری افغانستان در یکی از روزنامه های ایرانی چاپ شد که بنده و تمام کسانی را که نسبت به سرآمدان شعر و ادب کشورمان احترام خاصی قایل هستیم سخت بهت زده و متعجب نمود.

من، این جوان عزیز را در بدو ورود به دانشگاه تهران شناختم که در نخستین دیدار جوانی مؤدب، متین و در خور احترام می نمود. آشنائی من و ایشان در دانشگاه تهران آغاز شد زیرا قبل از آن نام و نشانی در مطبوعات افغانستان - آنهم به عنوان یک منتقد ادبی یا نویسنده - از وی ندیده بودم و البته این موضوع در خور تعجب هم نبود زیرا که او هنوز دوره معادل دبیرستان را در کلاسهای شبانه می گذراند. اما این جوان افغانسی بجای اینکه همتش را صرف مطالعه در ادب کهن فارسی دری بکند بعد از مدتی زیر تاثیر جریانه های ادبی تندرو و معلوم الحال آنچنانی قرار گرفت و در نتیجه حرمتی را که نسبت به پاسداران فرهنگ و زبان دری کشورش داشت از دست داد و احساسات ملی اش نیز فروکش کرد. جسورانه قلم به دست گرفت و با پیروی از همان ضوابط و ارزشهای پیش ساخته و عبارتهای معلوم و قالبی نام نهاد ادبی، نسبت به استادان ادب و فرهنگ زبان دری افغانستان اسائه ادب روا داشت و نوشت که "اینان با تغییر شکل شعر، مضامین مبتذل و زمزمه های شخصی و میرا به وجود آورده اند و می توان اینان را تقلیدگران بی مایه ناکام نام نهاد".

(روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۹۴۰، ۳۰ بهمن ۱۳۵۴ صفحه ۱۷)

آنچه نویسنده آن مطالب سخیف بدان استناد جسته بود کتاب برگزیده شعر معاصر افغانستان بود که به انتخاب محمد سرور مولائی دانشمند افغانی از سوی انتشارات رز در سال ۱۳۵۰ شمسی در تهران چاپ شده بود. نویسنده آن مقاله درباره شاعرانی که شعرشان در کتاب برگزیده مولائی چاپ شده است با بیرونی می نویسد: "دیری است آنان از نظر شعری مرده اند و اگر کتابی هم چاپ کرده اند فقط به عنوان سنگ های قبر، به درد گورستان های خودشان می خورد" (همان روزنامه، همان شماره).

نویسنده به اینهم بسنده نکرده درباره بعضی دیگر از شاعران جامعه افغانی که نام و شعرشان در مجموعه یاد شده نیامده است این چنین اظهار عقیده می کند: "کارشان قالبی تر از آن دیگران است که دارای هیچ پیامی نیستند و در حد سیاه مشق های بچه های مکتبی است...". (همان روزنامه، همان شماره). - ذکر این نکته جالب است که حتی ترکیب "سیاه مشقها" در مورد شعر کهن را از صفحه ۹۹ سفر مصر برداشته است)

در قسمت دیگری از نوشته جوان افغانی خودمان می خوانیم: "مؤلف بقول خودش سعی

کرده است که کتاب بتواند تصویرگر شعر معاصر افغانستان باشد اما این را از یاد برده است که اگر شعر افغانستان "هست" نیازی به سعی کسان ندارد و خود حقانیت و بودن خود را ثابت می‌کند و اگر نیست تلاش کسانی مانند آقای مولائی هم نمیتواند کاری از پیش ببرد" (همان روزنامه، همان شماره ۰)

این استدلال - البته - بسیار مضحک است که اگر شعر ما "هست" در راه معرفی آن نکوشیم و اگر نیست که نیست!

اولاً "باید تذکر داد که شعر افغانستان "هست" و هرگز کلمه "نیست" درباره آن صدق نمی‌کند. همچنانکه در طول هزار و اندی سال بوده است و بارور و شکوهمند هم بوده است. ثانیاً "چراغ روشن شعر دری هرگز در طول تاریخ این زبان در کشور ما خاموش نشده است. هر چند ادبیات دری - همچون ادبیات دیگر ملل و اقوام جهان - در روند تکامل و سیر تطور خویش به ندرت دچار ضعفها و سستی‌هایی شده است اما الحمدلله از برکت حضور شاعران و متفکران و نویسندگان بزرگ هرگز دستخوش فنا و نابودی نگردیده و خوشبختانه هر روز میوه‌های این درخت تنومند بیشتر و رنگین‌تر و لذیذتر شده است.

نگاهی به تاریخ ادبیات گذشته افغانستان نیز شاهد این حقیقت است که این کاخ با عظمت فرهنگی هرگز از باد و باران گزند نیافته است.

حمله کسانی چون چنگیز و تیمور و سپاه آنان و دیگران که در پی آنان به کشور ما آمدند نیز نتوانست بنیاد این درخت که سال پر شاخ و برگ را منزلزل کند.

شکوه و عظمت فرهنگ و زبان ما به قدری در اقوام مهاجم مؤثر بوده که نه تنها آنها را در خود هضم کرده بلکه فرزندان مهاجمان آنچنان شیفته و گرویده این زبان شیرین شدند که خود به جبران خسارات ناشی از حملات پدران خویش همت گماشتند و دوره درختان تیموریان هرات را که گویای این واقعیت است بوجود آوردند

بنابر آنچه گفته شد اطلاق کلمه "نیست" درباره شعر دری نه تنها صادق نیست بلکه نشان بی‌اطلاعی از سرگذشت زبان دری و تاریخ افغانستان است.

این نکته قابل یادآوری است که شاعران افغانی که ذکر خیر عده‌ای از ایشان در کتاب آقای مولائی رفته است و یا آنانی که نویسنده کوچک افغانی در مقاله خود در روزنامه اطلاعات و دیگر نشریه‌های چاپ نهران مورد حمله قرار داده اند نه در عین ادب و دود هم سحر آنان تقلید بیمارگونه است بلکه هر یک از آنان مشهور و قبول شده‌اند و جامعه ادبی افغانستان برای هر یک از آنان ارج و منزلتی قائل است. بعضی از این شاعران اسناد دانشگاه هستند و برخی نویسنده مطبوعات. بنابر آن در جامعه ادبی افغانستان نقش ارشادی داشته‌اند و هزاران

جوان علاقمند به ادبیات پرورش یافته، دامن اندیشه، آنان اند. (۱)

با پیروی از همین برداشتهای ادبی نوپا و افراطی، اخیراً "مقاله" دیگری به قلم "نیاز جوانرودی" در روزنامه "کیهان" چاپ شده که در آن نویسنده، مقاله کتاب "نمونه‌هایی از شعر دری افغانستان" را که به کوشش ناصر امیری از سوی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است دستاویز قرار داده و به همان‌روال شناخته شده و فالی و با زیر پا گذاشتن آیین حسن همجواری، نسبت به شاعران افغانی کمال بی‌حرمتی روا داشته است.

در بدو امر ممکن است خوانندگان روزنامه - اعم از کیهان و اطلاعات که حداقل نیمی از خوانندگان آنان از افراد معمولی و بدور از تحقیق ادبی هستند فریب چنین سخنان غرض‌آلودی را بخورند و گمان برند که به راستی شعر و ادب در افغانستان امروز دچار سستی و فتور شده است حال آنکه قضیه درست برعکس است:

در سرزمینی که نخستین شاعران زبان دری چون حنظله، یادغیسی، محمود وراق هروی، ابوشکور بلخی، رشیدالدین و طواط بلخی، شهیدبلخی، رابعه، بلخی و ده‌ها تن دیگر مانند آنان پرورده شده باشند شعر دری هرگز در آنجا نمی‌میرد و چراغ روشن شعر هر روز روشنتر می‌شود.

باری، "نیاز جوانرودی" دو مجموعه "شعر افغانستان را بهانه" بیان احساسات مفرضانه، خویش قرار داده به کلی بافی‌های میان خالی در مورد شاعران شیوا بیان و خوش‌گفتار ما

(۱) البته به استثنای آقای کوهدامنی افغانی که موفق نیافت تا محضر استادان زبان و فرهنگ دری افغانی را درک کند و در نتیجه به دیار آشنا قدم گذاشت که متأسفانه قبل از اینکه به عمق ادب و فرهنگ فارسی دری آشنا شود اسیر نویسندگان تندرو آنجانی و صوابت‌فالی شعرگونه‌شان گردید. اکنون که در گروه زبان فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مشغول تحصیل است مطمئناً تغییر قابل ملاحظه‌ای در نحوه اندیشه و طرز دیدش نسبت به پاسداران فرهنگ جاویدان و پایدار ادب فارسی در وی به وجود آمده و دیگر این احساس در وجودش زنده شده است که نباید بعد از این گذاشت نسبت به این بزرگان ادب و فرهنگ بی‌حرمتی صورت گیرد.

این که نیاز جوانرودی می‌نویسد برداشت‌هایش را با داوری کوهدامنی سنجیده‌هواز نظریات کتبی و شفاهی وی بهره‌گرفته قابل تأمل است زیرا که آقای کوهدامنی افغانی هیچ وقت به خود اجازه نخواهد داد که "خودکش بیگانه پرست باشد" و هتاک‌ی و بی‌حرمتی و فحاشی را بانقد ادبی اشتباه بگیرد و سخن شیرین و پاک فارسی دری را با واژه‌هایی چون "دری‌وری"، "لاطاعات"، "پرت و پلا"، "آلوده و ناپاک گرداند".

پرداخته است و نسبت به پاسداران ادب دری افغانستان اهانت کرده کلمات و عبارات موهن و دور از ادب جامعه فرهنگی را به کار گرفته است چون: "پربشان سرائی، پراکنده گوئی، مضحک، عهدبوقی، برت و پلاسرائی، افتضاح، کوچه بازاری، صادرات مستبدل، لاطائلات، دری وری، آبروریزی ملی و غیره"

این نویسنده بی اطلاع از جامعه روحانی و مقدس افغانی، به پاکیزگان پرهیزگار افغانی بهتان زده و به طرز زنده و بیشمارانه‌ای می نویسد: "مضحک است که این شاعران از همین ودکاهای زلال تر از اشک چشم می خورند، از کیلاس یا استکان استفاده می کنند، با قارابندسا در حشرونشانند و آنگاه در اشعار خود از خم می و پیرخرابات و... سخن می گویند" (روزنامه کیهان پنجمین شماره اول دی ماه ۲۵۳۶ شماره ۱۰۳۴۶ صفحه ۲۰)

از لابلای یادداشت‌های "نیاز جوانرودی" نسبت به وضع فرهنگ و ادب دری در افغانستان چنین استنباط می شود که او در این باره هیچ چیزی نمیداند و آنچه هم بدان توفیق یافته عبارت از یک مقدار ضوابط قالبی و ارزش‌های خود ساخته نویسندگان نوگرای بی خبر از جهان گسترده فرهنگ و ادب فارسی دری است که به عنوان محک همه چیز را در آن می آزماید. این خود یک نوع ناآگاهی و عدم بصیرت نویسنده را می رساند که قبل از شناخت کامل محیط فرهنگی جامعه‌ای، نسبت به پاسداران فرهنگ و زبان آن جامعه داوری و قضاوت نادرست بعمل می آورد.

برای اطلاع مزید این نویسنده بی خبر از همه چیز به صورت کوتاه عرض می کنم که جامعه فرهنگی افغانی خوشبختانه هنوز اصالت و پاکیزگی اش را از دست نداده و صفای باطن خود را با رعایت حرمت همه مقدسات ملی و ادبی اش با حدت و شدت تمام حفظ کرده است و به هیچ کس هم اجازه نمیدهد که نسبت به این مقدسات اهانت کند.

نکته دیگر در مورد جامعه فرهنگی و ادبی افغانستان این است که این جامعه به هیچ وجه فریفته و شیفته مظاهر تمدن بی اصل و نسب و دروغین امروزی که برخی جوامع سخت بدان گرفتار و اسیر شده اند نگردیده است. بنابراین هیچ گونه ناراحتی‌هایی هم از این جهت متوجه جامعه با فرهنگ و اصیل افغانی نیست که موجب تشویش خاطر کسی را فراهم کند. چنانچه "نیاز جوانرودی" باور ندارد سفری به افغانستان که در همسایگی ایران قرار دارد انجام دهد تا از نزدیک متوجه شود که مشروب خوری به آن صورتی که او عنوان کرده در افغانستان نه تنها رواج نیافته بلکه تشبث به اعمالی از این گونه مجازات سنگین هم در پی دارد.

آری، جوانهای اندک‌مایه امروزی که خود در غرقاب تمدن دروغین و ظاهر فریب فرو رفته‌اند و به سوی نابودی پیش می روند، برای اینکه توجیهی برای این نابودی و فنایشان

یافته باشند برجسب‌های اشتباه انگیز و ناپسندی را به دیگران زده موجب تسلی خاطر خود و همقطاران خویش را فراهم می‌آورند که این خود اشتباهی است بزرگ .

از سبک نوشته "نیاز جوانرودی" پیداست که مقدمات نقد ادبی را هم نمیداند . او با عبارات سخیف و غیرادبی به طورشتنایزده استدلال ، استنباط و نتیجه‌گیری می‌کند .

نقدنویسی ادبی از خود آداب و روش ویژه‌ای دارد که درک کامل شرایط زمانی و مکانی محیط شاعر و فهم واقعی از مصطلحات ادبی و واژه‌های شعری و رویدادهای تاریخی که احیاناً " شاعر در ابیاتش به آن اشاره می‌کند - از خصوصیات و مشخصات اولیه آن بشمار می‌آید که نویسنده یاد شده متأسفانه از کوچمه آن هم عبور نکرده است . او و امثال او موقعی توانائی نقد و بررسی آثار شاعران و اندیشمندان فرهنگ و زبان فارسی دری را پیدا می‌کنند که دهانشان راهفت‌بار با آب زلال موازین ادبی و دانشهای وابسته به ادب بارور زبان فارسی بشویند تا در مورد شعرهای شاعران افغانی که به "زلزال آب چشمه‌های روشن" می‌ماند و "دلپذیر و زیباییست" سخن در دهان بیاورند . ( مجله رستاخیز جوانان شماره ۱۲۳ )

باری ، مجموعه شعری که ناصر امیری چاپ کرده اگر در نظر عده‌ای ناباب ، نادلیپذیر جلوه می‌کند در نزد خردمندان و شیفتگان راستین فرهنگ و ادب فارسی دری ، این کتاب "بوی خوش و آشنائی را از سرزمینی که نه‌چندان دور است و نه‌غریب به‌مشام‌جان‌خواننده می‌نشاند" ( مجله رستاخیز جوانان ، شماره ۱۲۳ )

اینکه "نیاز جوانرودی" کار بی‌آلایش و فرهنگی دکترا ناصر امیری شاعر گرانقدر افغانی را یک نوع "رفیق‌بازی حقیرانه" توجیه کرده است در اشتباه است . زیرا که اگر رفیق‌بازی حقیرانه‌ای هم در کار باشد چنانکه از نوشته‌های جوانرودی به خوبی پیداست همان خواهد بود که بشکل سخیفش فقط در میان دارودسته انتقام بگیران زبان فارسی رایج و مرسوم است .

کوتاه اینکه ما از نویسندگانی چون "نیاز جوانرودی" شکوه و گله‌ای نداریم زیرا می‌دانیم که در جامعه ادبی و فرهنگی فارسی ، هستند کسانی که نسبت به گسترش و بارور شدن این زبان به‌دیدۀ حسد و کینه‌توزی نگاه می‌کنند و با نقدهای بی‌مایه به خیال خام خود می‌خواهند از این زبان انتقام بگیرند .

این انتقام بگیران زبان فارسی ، تلاش می‌کنند که زیبایی‌های کهن ما را زشت و نازیبا جلوه دهند تا رشته ارتباط ما را با شعر سنتی و با سنت مقدس دیرین فرهنگی ماقطع کنند اما هوشیاری و ایمان و بیداری و پایداری و مبارزه فرهنگیان و پاسداران دانای فرهنگ ارجمند و توانای دری نخواهد گذاشت که این بداندیشان به آرزوی ناپاک خود برسند .

عقیده ما همچنان بر این نکته استوار است که :

که نام بزرگان بزرگ‌ترین برد

بزرگش نخوانند اهل خرد